

بی‌تردید بزرگ‌ترین شاهکار داستایفسکی (۱۸۲۱ - ۱۸۸۱ م) برادران کارامازوف آخرین اثر اوست که سال‌ها، طرح نگارش آن را در سر داشته اما شروع به نوشتن آن نمی‌کرد؛ زیرا می‌خواست با فراغ بال این اثر را بنویسد، مانند نگارش تولستوی‌ها، تورگنیف‌ها، که حداقل یکی از آثارش آزاد باشد و نه محدود به دوره‌های خاص.^۲

برادران کارامازوف در حقیقت تجلی تفکر داستایفسکی است که در اذهان شخصیت‌های رمان خود ظهور پیدا کرده است تا بدانجا که مؤلف چهره‌ها و پیکرها را فدای تفکر خود می‌کند. در این اثر داستایفسکی کاملاً از قالب فرم خارج شده و ما را معطوف به محتوا می‌کند؛ به طوری که در این اثر، جهانی ترسیم کرده که مردمش غذا نمی‌خورند، نمی‌نوشند و نمی‌خوابند. در عوض توصیف مناظر روزمره و متعارف زندگی که در آثار تولستوی به خوبی مشهود است، جای خود را به واکاو و وجود آدمی می‌دهد. به همین دلیل داستایفسکی از جمله ادیبانی است که به عنوان یکی از بزرگان فلسفه اگزیستانسیالیسم قلمداد می‌شود؛ چرا که در نهضت اگزیستانسیالیسم تنها وجود خاص انسانی دارای اهمیت است و توجه به موجودات دیگر تنها در ارتباط با وجود انسان واجد اهمیت می‌شود.

جریان فکری در قرن نوزدهم تحت تأثیر مکتب هگل به اوج خود رسید و منجر به تحقق نظام‌های ایده‌آلیستی گشت.^۳ نتایج نظام ایده‌آلیست در فرایند شناخت به انسان این نیرو را می‌داد که همه چیز را اشیای ساخته ذهن خودش بداند. بنابراین انسان ملاک اشیا را در خود می‌یابد و این تلقی او را بر این می‌دارد که خود یگانه واضح همه میزان‌ها و ضابطه‌ها باشد. این امر ارزش‌های پذیرفته شده معرفتی و اخلاقی را به سمت نسبی‌گرایی سوق می‌دهد.

در زمانی که نسبت ارزش‌های روحی، اخلاقی و معرفتی در تار و پود اذهان رخنه کرده بود، هر سه نویسنده بزرگ آن دوره، تولستوی، داستایفسکی و چخوف در اصول موافق یکدیگر بودند و هر سه به دنبال یک نتیجه بودند و آن بیداری و رهایی ملت روس از وضعیت فعلی بود، اما در روش‌ها متمایز بودند.^۴

داستایفسکی نمی‌خواست راه سقراط را دنبال کند و به دنبال جست و جوی معیاری برای نیک برود که با شناخت صادق وفق یابد و تعریف و حد آن را دریابد و بر خلاف تولستوی قائل بود که ارزش‌های روحی به اثبات در نمی‌آیند.^۵

داستایفسکی همان‌طور که از ایده‌آلیسم گریزان بود، به نوعی رئالیسم عقل‌گرا را نیز، ناکارآمد می‌دانست. به این خاطر وی سعی بر آن داشت با اتخاذ رویکردی نوین و ابداعی در مقابل این جریان بایستد. او در یکی از یادداشت‌های خود با اعتراف به اعتقادی که به رئالیسم دارد و اینکه انسان را در انسان می‌توان یافت می‌گوید: «مرا روانشناس می‌خوانند، اما این درست نیست. من رئالیست به معنی عالی‌ترم، یعنی کل ژرفنای جان آدمی را نشان می‌دهم.»^۶

او خود را رئالیست به معنی عالی‌تر می‌داند. «رئالیست» از این جهت که با ایده‌آلیسم و نسبی‌گرایی مقابله بکند و «عالی‌تر» از این جهت که مقابل عقل‌باوری ناکارآمد قرن نوزدهم بایستد.

رئالیسم او مبتنی بر نوعی اختیار و ایمان است و این روش می‌تواند رهایی مردم روس را فراهم آورد. رئالیسم او نوعی تعالی ذهن

خدا و رنج در رمان برادران کارامازوف

نقد و بررسی کتاب
برادران کارامازوف
در باب معنای زندگی
بر اساس ترجمه انگلیسی
کنستانس گارنت^۱

سید مصطفی موسوی اعظم

است؛ از این رو صرفاً بسط محیطی مرزهای آگاهی فردی نیست، بلکه نوعی حلول روحی است؛ یعنی بی چون و چرا و با تمام فکرمان وجود دیگری را بپذیریم. در این رئالیسم، تلقی ویژه‌ای از اختیار وجود دارد که در عین حال حاکی از نوع خاصی از شناخت است. «اختیار معطوف به خیر که از وجود خود آگاه است، در خود این قدرت اساسی را کشف می‌کند که ما آن را ایمان می‌نامیم.»^۷

عقل باوری و مسئله ایمان

در بررسی پیوند میان تعقل و ایمان، سه رهیافت

عمده در تاریخ فلسفه وجود دارد: «عقل‌گرایی حداکثری»^۸، «عقل‌گرایی انتقادی»^۹ و «ایمان‌گرایی»^{۱۰}.

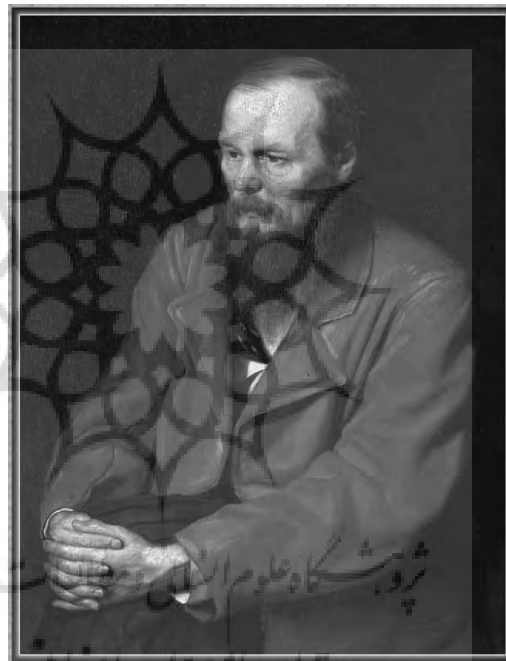
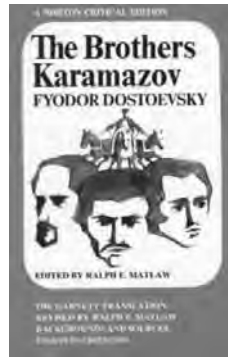
مطابق دیدگاه نخست، برای آن که نظام اعتقادات دینی عقلاً مقبول باشد، باید بتوان صدق آن را تا حدی که جمیع عقلا قانع شوند، اثبات کرد.^{۱۱}

براساس دومین دیدگاه، عقل و ایمان، هر دو به یک اندازه دارای اهمیت هستند. و در دیدگاه سوم، حقایق دینی مبتنی بر ایمان است و از راه خردورزی و استدلال نمی‌توان به حقایق دینی دست یافت و آن را می‌توان در دو شکل عمده افراطی و اعتدالی بررسی نمود. گونه نخست آن خرد ستیز و شق دوم خرد گریز و غیر عقلی است. در گونه اول عقل و ایمان یکدیگر را بر نتابیده و با یکدیگر ضدیت دارند، ولی در نوع دوم عقل و ایمان صرفاً قلمرویی جدا از هم دارند. داستایفسکی، کیرکگور، شستوف و مونتینی از جمله ایمان‌گرایان افراطی و پاسکال، ویلیام جیمز، تیلیش، جان هیک در زمره اعتدالی‌ها هستند.^{۱۲}

از نگاه داستایفسکی، در مسئله ایمان سخن بر سر رجحان عقلی

یکی از دو فرض وجود و عدم وجود خدا نیست، بلکه مسئله اصلی، تأیید و تصمیمی است که در قلب صورت می‌گیرد: «زندگی نه فقط دهشتاک، بلکه سراسر راز است، در زیبایی است که خدا و شیطان به هم در می‌آویزند تا بر یکدیگر غلبه یابند و میدان این نبرد قلب انسان است.»^{۱۳}

این نکته قابل توجه است که داستایفسکی در مسئله اثبات وجود خدا، به مانند کیرکگور، از راه عقل منطقی پیش نمی‌رود؛ بلکه از طریق ایمان، وجود خدا را اثبات می‌کند. از دیگر وجه تشابهات بین



داستایفسکی و کیرکگور این است که هر دو به نوعی تنها راه معناداری زندگی را تشبیه به مسیح می‌دانند و در باب فلسفه زندگی رویکرد دینی که به نوعی مسیح محورانه است را ارائه می‌دهند. از منظر داستایفسکی حقیقت را از ثمراتش می‌توان شناخت و نخستین ثمره چنین ایمانی، عیسی مسیح است. نباید عشق به مسیح را بر اعتقاد بر خدا مبتنی کرد؛ بلکه از مسیح به قطعیت وجود خدا می‌رسیم و تنها از طریق ایمان به مسیح می‌توان به خدا ایمان یافت.^{۱۴}

به همین دلیل داستایفسکی پس از رهایی از

زندان به دوستی نوشت که اگر ثابت گردد مسیح از حقیقت جداست و حقیقت واقعاً چیزی مجزای از مسیح است، او ترجیح می‌دهد که در کنار مسیح باقی بماند تا در جوار حقیقت؛ زیرا تنها مدافعه دینی داستایفسکی فردی جز مسیح و عشق به او نیست.^{۱۵}

در این کتاب خواننده به

خوبی در می‌یابد که عقل در مقابل پرسش‌های متافیزیکی دست‌آوردی به‌جز افزایش شک خود نخواهد داشت: «ذهن خاکی و اقلیدسی نمی‌تواند مسائلی را که به این دنیا مرتبط نمی‌باشند، حل کند.»^{۱۶} تعقل اقلیدسی فقط با صورت و فرم سروکار دارد و ادراک سرشت محتوا فقط از عهده عشق بر می‌آید. در سنت اسلامی شک‌های متافیزیکی و تردیدهای ماورایی محل بحث و تضارب آرای فراوانی بوده است. درست است اسلامی این سینا را می‌توان در زمره‌ی عقل‌گرای افراطی، علامه طباطبایی را عقل‌گرای انتقادی و علامه جعفری را در باب اثبات وجود خدا، عقل‌گرای انتقادی و در برخی

از شک‌های متافیزیکی ایمان‌گرای اعتدالی دانست. از نظر علامه طباطبایی عقل اعتبار و کارایی لازم را در حوزه شناخت مسائل دینی و ایمانی داراست و دو ویژگی فطری انسان یعنی واقع بینی و شعور استدلالی آدمی، عقل را به مسائل ایمانی و دینی و جایگاه والای آن می‌رساند.^{۱۷} نا گفته نماند علامه طباطبایی به خوبی اثبات می‌کند که ایمان با هیچ شکی سازگار نیست. علامه بر اساس آیات قرآن شک را بر دو قسم می‌داند: شک گذرا و ابتدایی و شک مستقر. قسم اول نوعی دل‌آشوبی، دغدغه و تردید است که غالباً بر دل شخص مبتدی چیره می‌شود. اما شک مستقر، تردیدهای همیشگی و تزلزلی پایدار است که هیچ احتمال برتری را بر نمی‌تابد. از نگاه



داستایفسکی
از جمله ادیبانی
است که به
عنوان یکی از
بزرگان فلسفه
آزیتانسیالیسم
قلمداد می‌شود؛
چرا که در نهضت
آزیتانسیالیسم
تنها وجود خاص
انسانی دارای
اهمیت است
و توجه به
موجودات دیگر
تنها در ارتباط با
وجود انسان
واجد اهمیت
می‌شود.



تولستوی

آزادی و رنج

دفاع از ارادهٔ آزاد، نه تنها از جنبهٔ متافیزیکی، بلکه از لحاظ اخلاقی نیز از ستون‌های اصلی اندیشهٔ داستایفسکی است؛ زیرا در صورت عدم آزادی، نوع انسان در حد گوسفند سقوط می‌کند.^{۳۴}

داستایفسکی به نوعی اصل دیدگاه خود در باب رنج را در بخش «له و علیه» بردارد. کارامازوف، به ویژه از زبان مفتش اعظم، مطرح می‌کند. در این بخش از کتاب، داستایفسکی به‌طور ناخواسته از ایمان حقیقی دفاع می‌کند و بهتر از هر کس دیگر توجه را به ارزش‌های اخلاقی عالی مسیح جلب می‌کند.^{۳۵}

داستایفسکی منشأ رنج را اختیار آدمی می‌داند و بر این باور است که برای انسان هیچ چیز فریبنده‌تر و جالب‌تر از آزادی وجدان نیست و در عین حال هیچ چیز هم مایهٔ رنج بیش‌تر از آن نیست.^{۳۶} بدین صورت انسان در برابر مسئله‌ای قرار می‌گیرد که از یک سو آزادی در عقیده با رنج همراه است و از سوی دیگر نداشتن آزادی همراه با سعادت و رفاه است.^{۳۷} از نگاه او راز حقیقی مسیح، راز آزادی است و علت رنج و عذاب مسیح این بوده که انسان حق انتخاب داشته باشد؛ اما اگر حقیقت الهی به قهر و غلبه پیروز می‌شد، دیگر روح انسان برای گرایش به خدا، نیاز به عشق و محبت نداشت.

عده‌ای بر این باورند که داستایفسکی در این بخش از کتاب خود به مسئلهٔ شر جواب داده است؛ بنابراین یکی از مهم‌ترین ادلهٔ علیه وجود خدا همین مسئلهٔ شر است. اما با دقت نظر دانسته می‌شود که جواب داستایفسکی کامل و جامع نیست؛ زیرا از نگاه فیلسوفان دین شر به دو نوع طبیعی و انسانی تقسیم می‌شود. منشأ شر طبیعی عالم ماده است و منشأ شر انسانی، افعال و اعمال غیر اخلاقی است. پاسخی که داستایفسکی برای مسئلهٔ شر طرح می‌کند تنها بر شر انسانی صادق است، و شر طبیعی را در بر نمی‌گیرد؛ از این رو جواب داستایفسکی رانمی‌توان یک دفاعیهٔ مناسب برای وجود خدا دانست.

داستایفسکی، دستیابی به هدف و معنای زندگی را اساساً در راستای تحقق وجدان آزاد ممکن



علامه طباطبایی

علامه قلبی که متلبس به شک مستقر است، مریض است و با ایمان که نشانهٔ صحت قلب است، جمع نمی‌شود؛ زیرا مرض و صحت دو امر متقابل و غیر قابل جمع در موضوع واحد هستند.^{۳۸}

آرای علامه جعفری در برخی از جوانب به آرای داستایفسکی نزدیک است. علامه جعفری شک را به دو قسم می‌داند:

۱. شک و تردیدهای معمولی که از تعارض دلایل و شواهد عقلانی و حسی حاصل می‌شود. این نوع شک معلول اشتباهات و جهالت‌هایی است که در طول زندگانی نصیب انسان می‌شود و برای رهایی از آن چاره‌ای جز تلاش‌های علمی وجود ندارد.

۲. تردید و شک در مسائل عالی الهی مانند تردیدهایی که بشر در امور متافیزیکی دارد. شخص برای برطرف کردن این شک‌ها باید به سوی خدا گام بردارد.^{۳۹} علامه جعفری با این بیان پای عقل را در امور متافیزیکی لنگ می‌داند. البته علامه جعفری عقل را در شناخت به امور ماورایی شرط لازم می‌داند، نه شرط کافی. در مقابل داستایفسکی و کیرکگور یک رویکرد رادیکال از ایمان‌گرایی را اتخاذ می‌کنند که در آن عقل در تقابل و تعارض با مسائل متافیزیکی قرار گرفته است. البته اتخاذ چنین رویکردی برای مقابله با اصل عقل باوری سدهٔ نوزدهم می‌باشد. مطابق آن اصل، انسان تنها در دنیای مادی و در شعور مادی هستی دارد.

در راستای همین عقل باوری است که نیچه می‌پرسد «از انسان چه برمی‌آید؟» البته این پرسش تنها از طرف ملحدین مطرح می‌شود؛ زیرا از انکار خدا، اثبات انسان لازم می‌آید.^{۴۰} داستایفسکی همین مطلب را قبل از نیچه به خوبی فهمیده بود؛ چنان‌که در بحث بین شیطان و ایوان کارامازوف^{۴۱} به نقل از شیطان می‌گوید: «آدم‌های جدیدی هستند که نظرشان بر این است همه چیز را نابود کنند و از در آدم‌خواری درآیند. احمق‌ها نظر مرا نپرسیدند. نظر من این است که لازم نیست چیزی نابود شود، آنچه لازم داریم این است که اندیشهٔ خدا را در انسان نابود کنیم... همین که تمام انسان‌ها منکر خدا شوند، مفهوم قدیمی جهان بدون آدم‌خواری از بین می‌رود و همین طور اخلاق قدیمی، و آن وقت همه چیز از سر گرفته می‌شود. انسانها متحد می‌شوند و از زندگی تمام چیزهای گرفتاری را می‌گیرند، منتها برای لذت و سعادت در دنیای حاضر انسان با غرور کبریای تاتیان وار بر کشیده می‌شود و «انسان - خدا» ظهور می‌کند. انسان فتح طبیعت را به مدد اراده و دانش ساعت به ساعت گسترش می‌دهد و چنان لذتی احساس می‌کند که تمام رؤیاهای دیرینه‌اش در مورد لذات آسمانی جبران می‌شود...»^{۴۲}

چه بسا جملات فوق الذکر، منشأ ادعای نیچه باشد که داستایفسکی را تنها کسی می‌داند که چیزهایی دربارهٔ روانشناسی از آن آموخته؛^{۴۳} چرا که ایده انسان برتر و ابرمرد کاملاً در آن مشهود است.

در هر صورت داستایفسکی ایدهٔ «خدا - انسان» را که ناشی از ایمان وجودی به خداست، بر می‌گزیند. در مقابل نیچه «انسان - خدا» را که زایندهٔ عقل باوری سدهٔ نوزدهم اروپاست، ایدهٔ مطلوب خود دانست؛ که این دو موضع مختلف منجر به تأثیرگذاری عظیم در دو نگرش فلسفی در باب زندگی گشت.

داستایفسکی

نمی‌خواست

راه سقراط را

دنبال کند و

به دنبال

جست و جوی

معیاری برای

نیک برود که

باشناخت

صادق وفق

یابد و تعریف و

حد آن را دریابد

و بر خلاف

تولستوی

قائل بود

که ارزش‌های

روحی به اثبات

در نمی‌آیند.

علامه طباطبایی

به خوبی

اثبات می‌کند

که ایمان با

هیچ شکی

سازگار نیست.

وی بر اساس

آیات قرآن

شک را بر

دو قسم می‌داند:

شک گذرا و

ابتدایی و

شک مستقر.

می‌داند؛ زیرا راز وجود آدمی، نه فقط زیستن، بلکه داشتن چیزی است که برای آن زندگی کند. از نظر او بدون داشتن مفهومی استوار از هدف زندگی انسان به ادامه زندگی رضا نمی‌دهد.^{۲۸}

اساساً تفکر داستایفسکی اشتراکی است و کمال شخصی و فردی در نظر او اهمیت کمی دارد. وی حاضر است شخصیت را فدای کمال مطلوب انسانی کند.^{۲۹} چنین مسئولیتی اساساً فاقد معیار عقلی و منطقی است و تنها در گروهی ایمان به خدا و عشق به او محقق می‌شود؛ زیرا او به خوبی دانسته بود که انکار خدا موجب سلب مسئولیت از انسان است، در نتیجه «همه چیز مجاز است». ^{۳۰} ژان پل سارتر در کتاب *اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر* جمله «اگر خدا نباشد همه چیز مجاز است» را سر آغاز فلسفه اگزیستانسیالیسم می‌داند.^{۳۱}

البته ممکن است این شبهه مطرح شود که حسن و قبح عقلی است و در صورت نبود خدا، همه چیز مجاز نیست؛ زیرا عقل ما شرط کافی در شناخت خوبی و بدی افعال است. در مورد شبهه فوق این نکته لازم به ذکر است که هر چند حسن و قبح عقلی است و وجود و عدم وجود خدا نقشی در فهم ما از افعال ندارد؛ اما در صورت عدم وجود خدا دیگر انجام فعل حسن و ترک فعل قبیح الزام آور نخواهد بود، و همان عقلی که می‌فهمد چه فعلی حسن است، در صورت عدم وجود خدا حکم می‌کند که ضرورتی برای انجام آن نمی‌باشد. بنابراین از نگاه داستایفسکی مجاز بودن هر فعلی، در صورت عدم وجود خدا، ناظر به مقام ثبوت و اجرای افعال است نه در مقام شناخت و اثبات.

داستایفسکی سلب مسئولیت از انسان - که ملاک تمایز انسان از حیوان است - و محروم کردن انسان از مکافات که تزکیه‌اش می‌کند و هستی تازه‌ای به او می‌بخشد، را کاری ظالمانه می‌پندارد. مشارکت و مسئولیت فردی در گناه عمومی، که به نظر غربی‌ها امری غیر واقعی و متظاهرانه قلمداد می‌شود، در شخصیت روسی عمیقاً ریشه دوانده است و در آثار داستایفسکی کاملاً ملموس است. به همین خاطر بارها در این کتاب با این ایده مواجه می‌شویم که فرد باید خود را مسئول گناهان همه بداند.^{۳۲} البته این ایده تحت تأثیر الهیات مسیحی - کاتولیکی طرح شده و با الهیات اسلامی سازگاری ندارد.

منابع و مأخذ

۱. آزادی و زندگی تراژیک، ایوانوف، ویچسلاف، ترجمه رضا رضائی، نشر ماهی، ۱۳۸۶.
۲. داستایفسکی، تروایا، هانری، ترجمه حسینعلی هروی، انتشارات نیلوفر، چاپ اول، ۱۳۶۹.
۳. عقل و اعتقاد دینی، پترسون، مایکل، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، طرح نو، چاپ پنجم، ۱۳۸۷.
۴. تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، جعفری، محمد تقی، ج ۱، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، ۱۳۸۴.
۵. اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر، سارتر، ژان پل، نیلوفر، ترجمه مصطفی رحیمی، ۱۳۸۷.
۶. داستایفسکی، ژید، آندره، ترجمه دکتر حسن هنرمندی، کتاب فروشی زوآر تهران، ۱۳۴۴.
۷. معنویت تشیع، طباطبائی، محمد حسین، انتشارات تشیع،

قم، ۱۳۷۶.

۸. ترجمه المیزان، محمد باقر موسوی، قم، موسسه مطبوعاتی دارالعلم.

۹. تاریخ ادیبان روسی، نفیسی، سعید، ج ۱، دانشگاه تهران چاپ ۱۳۴۴

۱۰. داستایفسکی و آنا ولگین، ایگور، یوسف قنبر، کتاب روز، چاپ اول ۱۳۸۱.

11. Dostoyesky, Fyodor, the brothers Karamazov (1881), translated by Constance Garnett (2006), feed books.

پی‌نوشت‌ها

1. Constance Garnett.

۲. داستایفسکی، ژید، آندره، ص ۲۰.

۳. آزادی و زندگی تراژیک، ص ۳۴.

۴. تاریخ ادیبان روسی، ج ۱، ص ۲۳.

۵. آزادی و زندگی تراژیک، ص ۳۷.

۶. همان، ص ۴۶.

۷. همان، ص ۳۸.

8. Strong rationalism.

9. Critical rationalism.

10. Fideism.

۱۱. عقل و اعتقاد دینی، ص ۷۲

۱۲. همان، ص ۶۹.

13. the brothers Karamazov, P 91.

۱۴. آزادی و زندگی تراژیک، ص ۱۱۹.

۱۵. ولگین، ایگور، داستایفسکی و آنا، ص ۲۰.

16. the brothers Karamazov, P34.

۱۷. معنویت تشیع، ص ۵۷.

۱۸. ترجمه المیزان، ج ۲، ص ۳۷۴.

۱۹. تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۱، ص ۶۴۰.

۲۰. داستایفسکی، ژید، آندره، ص ۲۲۴.

۲۱. برادر دوم در خانواده کارامازوف است که فرد تحصیل کرده است اما چون عقلانیت در آن غالب است همه مسائل را به دیده شک می‌نگرد.

22. the brothers Karamazov, P519.

۲۳. ژید، آندره، داستایفسکی، ص ۳.

24. the brothers Karamazov, P203.

۲۵. تروایا، هانری، داستایفسکی، ص ۴۹۹.

26. Dostoyesky, Fyodor, the brothers

Karamazov (1881), P205.

۲۷. تروایا، هانری، داستایفسکی، ص ۴۹۵.

28. the brothers Karamazov, P205.

۲۹. تاریخ ادیبان روسی، ج ۱، ص ۲۵۴.

30. Dostoyesky, Fyodor, the brothers

Karamazov (1881), P471.

۳۱. اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر، ص ۴۲.

32. Dostoyesky, Fyodor, the brothers

Karamazov (1881), P255.